

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

داکتر سید خلیل الله هاشمیان

کلیفورنیا - ۳۱ می ۲۰۱۵

عمرت دراز باد دانشمند معروفی

یادداشتها و مقالات انجنیر صاحب خلیل الله معروفی، این شاعر نامدار و نویسنده پرابتکار افغان را میخوانم، می آموزم و حظ میبرم، و کمترین خدمتی که روادارانه برایشان پیشکش میتوانم اینست، که به بارگاه رب العالمین التجاء نمایم تا عمر طولانی نصیبش گرداند.

"غمکده غربت - طومار بوسه" مرا هم به جاهائی برد، که استاد معروفی در آن نواحی طی طریق نموده بودند - مادرم که مرا در طفولیت از دامان محبت خود محروم ساخته، در عاشقان و عارفان دفن است - چند سال در (باغ نواب) سکونت داشتیم و از (باغ قاضی) خاطرات زیاد دارم - کوچه (سوته پایها) که حدود ۲۵ متر پایانتز از (سه دکان چنداول) و در نیمه راه بین (سه دکان) و سرک (عاشقان و عارفان) قرار داشت، یک کوچه سرپوشیده، کوتاه، تنگ و باریک بود که از سرک (سه دکان) آغاز مییافت و به میدان وسیع دارای درختان بلند و باغچه رقم ختم میشد. درین میدان وسیع خانواده سردار امین الدوله خان سکونت داشتند و در آن طرف این میدان که به سرک (عاشقان و عارفان) وصل میشد، بعدها سینمای (بهزاد) ساخته شد. یک کوچه دیگر به نام (توپچی باغ) در طرف دیگر (سه دکان)، یک راه به طرف باغ عمومی و راه دیگر به طرف (سرچوک) داشت - این باغ عمومی یک میدان چقر و بسیار وسیع بی گل و بی درخت بود، که ما از همین راه به مکتب استقلال میرفتیم - نواحی مشهور دیگر شهر قدیم کابل کوچه (علیرضاخان که شیریخ معروف در آنجا بود)، (سراجی)، (بارانه)، (ریکاخانه) و (باغ علیمردان) بودند.

من هم مانند انجنیر صاحب معروفی جسماً در خارج و روحاً در افغانستان به سر میبرم و هر بار که بار و بستر خود را برای سفر میبندم، خانم و اولادها مرا به گیر داکتر میدهند و او مانع سفرم میگردد، تا دیده شود که بازدید خاک پاک در آخر عمر که به فرموده استاد معروفی "ناخدای عمر هر دم در غم موج است و موج"، در قسمت من میبانشد یا خیر.

این وطن دوست درویش، خلیل الله هاشمیان هم، به اجازه استاد خلیل الله معروفی، بیت مقطع قصیده ناب شان را اقتباس میکنم و به وطن محبوب میگویم که :

"خلیل" ما اگر از شیمه افتاد خودم چاک گریبانت ببوسم

در مقاله دیگر از قلم جناب استاد خلیل الله معروفی «آریائی سرود» خلیلی کابلزاد - داستانی از باستان»، مثنوی مرحوم استاد خلیل الله خلیلی را قبلاً به عنوان "سرود آریائی" خوانده بودم و در آرشیف خود دارم و باری در مجله "آئینه افغانستان" آن را بهتر از اشعار فردوسی طوسی خوانده بودم - به نظر این درویش، در مقام شعر، خصوصاً قصیده و مثنوی، خاک مردخیز افغانستان در پنج قرن اخیر شاعری مانند خلیلی نزاده است.

اما این غزل مرحوم پژواک با ردیف "اندر" را بار اول خواندم - مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک دوست محترم من بود و بالای اشعار و افکار آن مرحوم قبلاً مقالاتی نوشته ام، در دیوان اشعار او که نزد من وجود دارد، این غزل شامل نیست، ولی با سیاق کلام او آشناستم، این غزل یقیناً از اوست و در مقام مقایسه با قصیده استاد عنصری بلخی کیفیت بالاتر دارد، ولو این که اولی بهاریه و دومی مدحیه میباشد.

در باره جناب داکتر محمد سرور مولائی که جناب استاد معروفی ایشان را "وطندار" خوانده بودند و من این خطاب را چنین تعبیر کردم، که داکتر مولایی تبعه افغانستان بوده باشند، با نام این دانشمند بار اول آشنا میشوم و از جناب استاد معروفی تقاضاء دارم لطفاً پیرامون این دانشمند افغان و سوابق تحصیلی شان و این که چطور مقبول خاطر ایرانیها قرار گرفته و در ایران تدریس میکردند، مقداری معلومات به دسترس افغانها قرار بدهند.

در بالا ذکر خیری از مرحوم استاد عبدالرحمان پژواک صورت گرفت - در غزل بهاریه مذکور یک بیت آن ازین قرار است :

ابریق خرد بشکن، مینای جنون پر کن

حیف است ز هشیاری، باشی به سراب اندر(*)

در غزلی که مرحوم پژواک در ماه جون سال ۱۹۷۷ در لندن به استقبال از یک بیت "اقبال لاهوری" سروده، یک بیت این غزل (بیت نهم) از زاویه معنی با بیت فوق شباهت میرساند.

"من بنده آزادم، عشق است امام من

عشق است امام من، عقل است غلام من"

(اقبال لاهوری)

من مقتدی خویشم، کس نیست امام من	بادار ندارم من، کس نیست غلام من
از روی و ریا رستم، تا قبله خود هستم	رو سوی دل آوردم، آنجاست مقام من
آداب رکوع من، خم کردن زانو نیست	بر سینه نهادن دست، نبود به قیام من
ناز است نیاز من، کبر است نماز من	نه قعده و نه سجده، در فرض مُدام من
من چشمه خورشیدم، نه ماه فروغ اندوز	محتاج به ساقی نیست، پُر بودن جام من

هرجا که خرابات است، از هستیم آیات است
چون ثابت و سیّاره، بر جایم و آواره
با عابد فرزانه از دور اشارت کن
ای کاش نمیبوم، انسان که نمیگردید
گوساله پرستانند، این قوم و کلیم من
"اقبال" غلامی بود، در بند امامی بود
بر هر در میخانه، یک لوحه به نام من
بر جبهه هر کوکب، ثبت است دوام من
بر عارف دیوانه، بفرست سلام من
اندیشه من پخته، در فطرت خام من
ای وای که کس را نیست، گوشه به کلام من
من بنده آزادم، کس نیست امام من

پژواک ندای خود، هستم نه صدای غیر

پژواک! جوانان را، این است پیام من

تذکرات:

- بیت (*) در معنی با بیت (۹) این غزل شباهت دارند.
- این غزل در صفحه ۲۸۹ کتاب خاطرات پژواک (خلاصه فصلی از سرگذشت یک افغان مهاجر) به نحوی چاپ شده، که بیت ۴ و ۶ و ۱۰ از غزل فوق حذف شده است.

باز هم به دعای طول عمر استاد خلیل الله معروفی.

با عرض احترام

سید خلیل الله هاشمیان

۳۰ می ۲۰۱۵